

---

# بینایی

---

رمان

ژوزه ساراماگو

ترجمه‌ی

اسدالله امرایی



انتشارات مروارید

رئیس شعبه‌ی اخذ رأی شماره‌ی چهارده، بعد از این‌که چتر خیسش را بست و پالتو بارانی را که در دو چهل متر یک نفس از محل پارک اتومبیلش تا در ورودی زیاد به دردش نخورده بود از تن درآورد، قلبش تپ‌تپ می‌زد، تازه رسیده بود و گفت، هوا هوای رأی‌گیری نیست، امیدوارم آخرین نفر نباشم، با منشی بود که دور از در و رگبار تند باران و باد انتظارش را می‌کشید. باران به‌شدت می‌بارید و بوران، قطرات آب را کف راهرو می‌پاشید. معاون‌تان هنوز نرسیده، اما کلی وقت داریم، منشی با این پاسخ به او آرامش داد. درحالی‌که به سمت سالن محل رأی‌گیری می‌رفتند، رئیس گفت، با این باران، اگر همه به‌موقع برسیم، واقعاً شاهکار است. ابتدا به منشی‌های حوزه که مدارک را بررسی می‌کردند و ناظران انتخاباتی بودند و سپس به نمایندگان احزاب و معاونان‌شان سلام داد. کاملاً جانب احتیاط را رعایت کرد تا از کلمات یکسانی استفاده کند، طوری که در چهره یا لحن صدایش هیچ نشانه‌ای از تمایلات سیاسی یا عقیدتی‌اش منعکس نشود. رئیس حوزه‌ی رأی‌گیری، حتی اگر ریاستش به چنین حوزه‌ی انتخاباتی عادی‌ای محدود باشد، باید در همه‌ی موقعیت‌ها به مفهوم مطلق کلمه استقلالش را مدنظر داشته باشد، خلاصه به بیان دیگر، باید حفظ ظاهر کند.

محوطه به خودی خود، حتی در روزهای بارانی جو سنگینی داشت، دو پنجره‌ی تنگ و باریک آن رو به حیاطی باز می‌شد که روز آفتابی‌اش دلگیر بود چه رسد به حالا، بی‌قراری هم در آن جا موج می‌زد، دلگیری به قول ما دهاتی‌ها چنان سنگین بود که می‌شد مثل پنیر با کارد ببری. نماینده‌ی حزبی که وسط نشسته بود، حزب وسطی، حزب میانه گفت، کاش انتخابات را به تعویق می‌انداختند، منظورم این است که از دیروز یک‌بند باران می‌بارد و راه لغزنده است و همه‌جا را سیل گرفته است، آمار شرکت‌کننده‌ها به شدت پایین می‌آید. نماینده‌ی حزب دست راست یا حدر سرش را به نشانه‌ی تأیید خم کرد، اما حواسش جمع بود که مشارکتش در آن گفت‌وگو، در قالب تفسیری محتاطانه باشد، پرواضح است که احتمال چنین خطری را دست‌کم نمی‌گیرم، اگرچه به گمان من روحیه‌ی مدنی فوق‌العاده‌ی شهروندان ما، همان‌طور که همواره ثابت کرده‌اند، لایق اعتماد ماست، آن‌ها به‌واقع آگاه هستند، بله، کاملاً به اهمیت حیاتی انتخابات شهرداری در آینده‌ی پایتخت آگاهند. پس از آن که نمایندگان حزب دست راست یا حدر و حزب میانه‌رو یا حمر هر کدام نظرشان را ابراز کردند، مردد و دودل، کنجکاوانه به سمت نماینده‌ی حزب دست چپ یا حدچ برگشتند، می‌خواستند بدانند او در این‌باره چه نظری دارد. درست در همین لحظه جانشین رئیس حوزه، خیس و آبچکان خود را به اتاق انداخت، آب از همه جایش می‌چکید و چون با حضور او گروه ناظران انتخاباتی حوزه کامل می‌شد، از او به گرمی و بیش از حد صمیمی استقبال کردند. به این ترتیب از نظرات نماینده‌ی حدچ مطلع نشدیم، اما براساس سوابق و شواهد حدس می‌زدیم موافقتش را با خوش‌بینی آشکار تاریخی بیان کند، مثلاً بگوید، رأی‌دهندگان طرفدار حزب من، از این موانع کوچک هراسی به خود راه نمی‌دهند، آن‌ها به‌خاطر سه چهار قطره‌ی ناچیز باران توی خانه بمان نیستند. واقعیت این است که سه چهار قطره‌ی ناچیز باران نبود، از آسمان سطل سطل، پارچ پارچ، باران می‌بارید، رود نیل بود،